

هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تعریف دین از نگاه توماس لوکمان^۱

سمانه فیضی

دانشجوی دکتری ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

مهدی حسن‌زاده^۲

دانشیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

پهزاد حمیدیه

استادیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشگاه تهران، تهران، ایران

منصور معتمدی

دانشیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

لوکمان دین را نظامی معنایی تعریف می‌کند که انسان را از ماهیت بیولوژیک خود فراتر برده و به کنش‌گر صحنه‌ی اجتماعی تبدیل می‌کند. از آنجاکه درک مبانی فلسفی علم برای فهم و تفسیر دقیق نظریه‌ها و نتایج پژوهش مهم است و بنیان اندیشه‌ی محقق و میزان انسجام نظریه او را روشن می‌کند، در نوشتار حاضر مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این تعریف بررسی شده است. لوکمان در هستی‌شناسی موضعی بینابین دارد؛ در این‌که دین در رابطه بین‌ذهنی افراد به وجود می‌آید بر ساخت‌گرا و در این‌که به عنوان نهاد، قدرت کنترل اجتماعی دارد واقع‌گرا به نظر می‌رسد. او در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، بر ساخت‌گرا است و معتقد است پدیدارشناسی رهیافتی است که می‌تواند چارچوبی برای درک مفاهیم و اندازه‌گیری واقعیت اجتماعی از موضع بر ساخت‌گرا به دست بدهد اما در روش میان جامعه‌شناسی به عنوان علم و پدیدارشناسی به عنوان فلسفه تمایز می‌نهد و پدیدارشناسی را هم‌چون زمینه نظری برای اندیشه خویش به کار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها

توماس لوکمان، تعریف دین، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۳/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۵

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): hasanzadeh@um.ac.ir

مقدمه

توماس لوکمان یکی از چهره‌های اثرگذار علوم اجتماعی است و نقش مهمی در تحول جامعه‌شناسی دین بعد از جنگ جهانی دوم دارد. او جامعه‌شناسی دین را که پیش از این تنها بر مطالعه‌ی کلیسا متمرکز بود، به خارج از کلیسا منتقل کرد و با تعریف دین به عنوان نظام معنایی، بیان جدیدی از دین و شکل‌گیری آن عرضه کرد. از منظر او، نظم اجتماعی نتیجه‌ی تلاش انسان برای معنا دادن به زندگی است و دین آن چیزی است که معنا را برای انسان فراهم می‌کند و با توجه به همین کارکرد معنابخشی، تعریفی از دین ارائه داده است که افق‌های جدیدی فرا روی پژوهش‌های جامعه‌شناسی دین گشود.

هر پژوهش علمی بر مبنای مفروضات فلسفی‌ای استوار می‌شود که به حوزه‌ی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مربوط است. این سه از مباحث بنیادین فلسفه‌ی علم هستند. هستی‌شناسی به پژوهش‌گر کمک می‌کند در مورد وجود و ماهیت پدیده‌ی مورد نظر اطمینان یابد و معرفت‌شناسی از آن جهت مهم است که چگونگی کشف و پی‌بردن به معرفت در باب آن پدیده را روشن می‌سازد. روش‌شناسی نیز به بررسی روش‌هایی می‌پردازد که معرفت مورد نظر از آن طریق حاصل شده است.

درک هستی‌شناسانه از موضوع پژوهش به پژوهشگر کمک می‌کند که بفهمد ریشه‌های موضوع در چه بستری شکل گرفته، به علاوه در ارائه‌ی نقدی موثر نیز راه‌گشا خواهد بود. هستی‌شناسی در هر پژوهش معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آن را نیز جهت می‌دهد و بر آن دو تقدم دارد. زیرا منطقاً اول باید در باب وجود پدیده، بعد درباره‌ی نحوه معرفت به آن و در آخر روش کسب این معرفت سخن گفت. هستی‌شناسی یک پدیده بحث درباره‌ی سرشت و واقعیت آن است. وقتی نگرش‌مان را در باب واقعیت مشخص نمودیم نوبت به معرفت‌شناسی می‌رسد، تا این سوال را پاسخ دهیم: چیزهایی را که درباره آن پدیده می‌دانیم چطور به دست آمده‌اند؟ معرفت‌شناسی «روشی برای درک و توضیح این است که آنچه را می‌دانیم، چطور می‌دانیم»^۱ یا «آنچه را فرض گرفته‌ایم وجود دارد، چگونه می‌شناسیم یا بدان معرفت می‌یابیم»^۲. هستی‌شناسی پاسخ به پرسش‌های وجودی و معرفت‌شناسی مربوط به چیستی است. روش‌شناسی نیز مناسب‌ترین مسیری را که بر مبنای دستگاه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص برای کسب دانش باید پیمود روشن می‌کند.

1. Crotty, Michael, *The Foundations of Social Research, Meaning and Perspective in the Research Process*, London, Sage Publication, 1998, p.83.
2. Blaikie, Norman & Priest, Jan *Designing Social Research: The Logic of Anticipation*, Cambridge, Polity Press, 2018, p.8.

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی شاخه‌هایی از فلسفه‌اند. تغییر پرسش فلسفه از هستی به نحوه‌ی حصول معرفت نقطه‌ای تاریخی در فلسفه‌ی غرب بود که تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی را به وجود آورد. تجربه‌گرایان، مانند لاک و هیوم و پیروانشان که پوزیتیویست‌ها یا اثبات‌گرایان، طبیعت‌گرایان یا واقع‌گرایان خوانده می‌شدند، مدعی بودند ادراکات حسی و مشاهده می‌تواند داده‌های معتبری در مورد جهان اطراف به ما بدهد. علوم اجتماعی نیز در ابتدای شکل‌گیری، در زمره‌ی علوم طبیعی قرار داشت و از روش‌های آن الگو می‌گرفت. بر این اساس، با پدیده‌های اجتماعی همانند پدیده‌های طبیعی رفتار می‌شود که قوانین خاص خود را دارد و دانشمند علوم اجتماعی باید این قوانین را کشف و تبیین کند. «برای اثبات‌گرایان هدف برقراری رابطه‌ی علی میان پدیده‌های اجتماعی و طرح پرسش‌های تجربی است نه هنجاری»^۱.

در مقابل، عقل‌گرایان با تکیه بر استدلال‌های کانت، به فرضیه‌هایی آزمون‌پذیر بر مبنای حدس و گمان درباره‌ی جهان خارج روی آوردند. اگر نتایج آزمون فرضیه را تأیید می‌کرد آن فرضیه پذیرفته و در غیر این صورت رد می‌شد. تفسیرگرایان از این رویکرد به وجود آمدند. از نظر آنها میان ساختارهای طبیعی و ساختارهای اجتماعی تفاوت بزرگی وجود دارد. «طبیعت‌گرایان الگوها و قواعد [اجتماعی] را به عنوان بخشی از طبیعت در نظر می‌گیرند، اما تفسیرگرایان این الگوها را در ذهن افرادی می‌جویند که آن الگوها را به کار می‌گیرند»^۲. البته این دسته‌بندی به معنای ترسیم مرز دقیق میان رویکردهای مذکور نیست. این رویکردها در درون خود شامل طیف‌هایی می‌شوند که گاه مرزهای مشترکی نیز با یکدیگر پیدا می‌کنند.

طرح این بحث از آن جهت اهمیت دارد که اصول تفکر نظری با درک مبنای فلسفی آن ممکن می‌شود. بدین منظور ابتدا چارچوب تعریف لوکمان از دین بیان می‌شود، سپس مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی او را در این باب بررسی خواهیم کرد.

در باب پیشینه‌ی تحقیق در زبان فارسی پژوهشی وجود ندارد اما آنچه تاکنون درباره‌ی تعریف لوکمان از دین مورد توجه محققان بوده، نقد این تعریف است. برای مثال

1. Marsh, David; Furlong, Paul, A skin not a sweater: ontology and epistemology in political science, in: Theory and Methods in Political Science, Macmillan, Palgrave, 2010, p.23.

2. Moses, J.W., T. Knutsen, Ways of knowing: competing methodologies in social and political research, Macmillan, Palgrave, 2010, p.169.

برگر (۱۹۶۷) در «سایبان مقدس»^۱، رابرتسون (۱۹۷۰) در «تفسیر جامعه‌شناختی از دین»^۲، ویگرت (۱۹۷۴) در مقاله‌ی «دین نامرئی برای چه کسی؟»^۳، تعریف جوهری از دین را بر تعریف کارکردی لوکمان برگزیده‌اند و نقاط ضعف تعاریف کارکردی را برشمرده‌اند. اما هیچ یک این تعریف را از منظر درونی و پیوند اجزای آن با یکدیگر مورد توجه قرار نداده‌اند. از این‌رو، پژوهش حاضر نگاهی نو به این تعریف است و مقالات دیگر با آن هم‌پوشانی ندارند.

چارچوب نظری لوکمان در تعریف دین

اگرچه لوکمان در کتاب *دین نامرئی* موضع خود را درباره‌ی جامعه‌شناسی دین در جوامع مدرن بیان کرده است اما مبانی جامعه‌شناسی دین او را باید در کتاب *برساخت اجتماعی واقعیت پی‌گرفت*، اثری که به صورت مشترک با پیتر برگر^۴ نگاشته است. لوکمان و برگر تحت تأثیر اندیشه‌های پدیدارشناختی آلفرد شوتز^۵، جامعه و واقعیت‌های آن را مخلوق و مصنوع انسان می‌دانند به طوری که در رابطه‌ای دیالکتیک، انسان محصول جامعه و جامعه محصولی انسانی انگاشته می‌شود. با این توصیف، وظیفه‌ی جامعه‌شناسی شناخت، پیش از هر چیز تحقیق درباره‌ی آن چیزی است که مردم در زندگی روزمره به عنوان واقعیت می‌شناسند. زیرا همین «شناسایی» تار و پود «معناهایی» را تشکیل می‌دهد که بدون آن جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد.^۶ دین به عنوان نظام معنایی یک واقعیت اجتماعی است از این‌رو، توضیح مفاهیم کلیدی مانند «کنش»، «معنا»، «شناخت»، «واقعیت»، «برونی‌سازی»، «عینیت‌بخشی» و «درونی‌سازی» برای فهم تعریف دین از نظر لوکمان و کارکرد آن در جامعه ضروری است.

الف) کنش و معنا

لوکمان در تعریف کنش تحت تأثیر وبر است. در تعریف وبر «کنشی رفتاری است که

1. Peter L. Berger, *The Sacred Canopy*.

2. Roland Robertson, *The Sociological interpretation of Religion*.

3. Andrew Weigert, *Whose Invisible Religion?*

4. Peter L. Berger (1959–2015).

5. Alfred Schütz (1899-1959).

۶. برگر، پیتر و لوکمان، *توماس، ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*، مترجم فریبرز مجیدی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۲۵.

کنش‌گر آن را از لحاظ ذهنی معنادار بدانند.^۱ معنای ذهنی از منظر وبر همان «انگیزه» است. او انگیزه را «مجموعه‌ای از معانی ذهنی» تعریف می‌کند که به نظر کنش‌گر یا ناظر، زمینه‌ی مناسبی برای رفتار مورد نظر است. ما از طریق انگیزه، معنایی را که کنش‌گر برای عمل خویش در ذهن دارد، می‌فهمیم.^۲ به بیان دیگر، «معنا نگرش ذهنی تجربه‌گر نسبت به تجربیاتش است».^۳ بنابراین معنا کنش فرد را جهت می‌دهد و همه‌ی تجربه‌هایی که به «دیگری» ارجاع دارند واجد معنا هستند. از نظر لوکمان «نیاز اصلی علوم اجتماعی توصیف دقیق و قابل تأیید کنش بین‌ذهنی انسان است؛ به عنوان رفتاری که برای دیگری معنادار است».^۴ معنا را از آن جهت که بین‌ذهنی است و به دیگری ارجاع دارد می‌توان امری اجتماعی شمرد.

ب) واقعیت و شناخت

واقعیت، کیفیتی مرتبط با پدیده‌هایی است که وجودی مستقل از خواست و اراده‌ی ما دارند و نمی‌توانیم آنها را کنار بگذاریم. شناخت نیز اطمینان از این است که این پدیده‌ها واقعیت‌اند و از خصوصیات ویژه برخوردارند.^۵ واقعیت‌ها در جامعه برساخته می‌شوند و جامعه‌شناسی شناخت باید این پرسش را پاسخ دهد که «معنای ذهنی چگونه به صورت موجودیت عینی درمی‌آیند؟»^۶ لوکمان با همین دیدگاه در دین نامرئی این پرسش را طرح کرده است: «چطور [دین به عنوان] فرآیندهای ذهنی در جامعه عینیت می‌یابد».^۷ به عبارت دیگر، چگونه دین در جامعه واقعیتی عینی تلقی می‌شود؟ از منظر وی دین همچون سایر واقعیت‌های اجتماعی خواستگاهی انسانی دارد و سرچشمه‌ی آن را در تجارب ذهنی می‌جوید. از این‌رو، پرسش پیشین پاسخ خود را در دیالکتیکی پیدا می‌کند که با عنوان

1. Weber, Max, *The Nature of Social Action*, in: Runciman, W.G. *Weber: Selections in Translation*, Cambridge University Press, 1991, p.26.

2. Weber, Max, *The Theory of Social and Economic Organization*, trans.: Henderson, A.M; Parsons, Talcott, New York, The Free Press & The Falcon's Wings Press, 1964, p.95 & 98-99.

3. Schutz, Alfred, *Fragments on the Phenomenology of Music*, in: F. J. Smith (ed.) *In Search of Musical Method*, London: Gordon and Breach Science Publishers, 1976, p.61-62.

4. Luckmann, Thomas, "On Meaning in Everyday Life and in Sociology", *Current Sociology*, 37(17), 1989. p.19.

۵. برگر، لوکمان، ساخت اجتماعی واقعیت، ص ۷.

۶. همان، ص ۲۹.

7. Luckmann, Thomas, *The Invisible Religion: The Problem of Religion in Modern Societies*, New York, MacMillan, 1976, p.43.

برونی‌سازی^۱، عینی‌سازی^۲ و درونی‌سازی^۳ طرح شده است.

ج) برونی‌سازی، عینیت‌بخشی، درونی‌سازی

این که چگونه مفاهیم ذهنی (انسان) به واقعیت عینی (جامعه) بدل می‌شود، حاصل فرآیندی سه‌گانه است که از طریق آن انسان و جامعه بر یکدیگر اثر می‌گذارند. نخست برونی‌سازی است؛ روندی که در آن فرد معانی درونی خود را به واقعیت می‌تاباند.^۴ سپس عینیت‌بخشی، فرآیندی که در آن فرآورده‌های برونی‌شده‌ی انسان رنگ عینیت به خود می‌گیرند.^۵ هر چه صفت عینیت داشته باشد واقعیتی است خارج از من و اثرات آن بر من غیراختیاری است.^۶ در نهایت، درونی‌سازی است که در آن جهان اجتماعی یا نهاد یا هر آنچه که عینیت یافته به آگاهی فرد بازمی‌گردد.^۷ برونی‌سازی نشان می‌دهد نظم «اجتماعی» محصولی انسانی است. عینی‌سازی به عنوان فرآیندی که طی آن فرآورده‌ها و محصولات انسانی به چیزی خارج از او تبدیل می‌شوند، «جامعه» را محصولی انسانی توصیف می‌کند. با درونی‌سازی، واقعیت بیرونی را به منزله‌ی امری عینی می‌پنداریم، در حالی که محصول ساختار ذهنی انسان است. این دیالکتیک جامعه را محصل‌لی انسان و انسان را محصول اجتماع می‌داند. هر نسلی که در جامعه به وجود می‌آید این دیالکتیک را برای نهادینه‌کردن نظم اجتماعی و نهادی از سر می‌گذراند. این جریان را «اجتماعی‌شدن»^۸ می‌نامند.

دین به مثابه واقعیت اجتماعی

واقعیت‌های اجتماعی نتیجه‌ی کنش‌های انسان‌اند. کنش‌هایی که تکرار و تبدیل به الگو می‌شوند و نهادها را ایجاد می‌کنند، این روند عادت‌سازی^۹ نام دارد. با عادت‌سازی آنچه تبدیل به الگو شده، در موقعیت‌های مشابه، بدون نیاز به فکر کردن انجام می‌شود. برای مثال ممکن است ده‌ها مسیر برای رفتن از خانه تا دفتر کار باشد اما یکی از آنها مناسب‌ترین است که هر روز پیموده می‌شود. در عادت‌سازی فرد نیازی ندارد هر موقعیتی را که در آن

1. Externalization.
2. Objectivation.
3. Internalization.

۴. برگر، لوکمان، ساخت اجتماعی واقعیت، ص ۱۴۴.

۵. همان، ص ۹۰.

۶. همان، ص ۵۹.

۷. همان، ص ۹۰.

8. Socialization.
9. Habitualization.

قرار می‌گیرد از اول تعریف کند، بلکه از الگوهای تثبیت‌شده‌ی پیشین استفاده می‌کند. نهادها در ادامه‌ی این فرآیند ایجاد می‌شوند و با گذشت زمان از طریق اجتماعی‌شدن و عادت‌سازی، عینیت‌یافته و تأیید می‌شوند. محصول این فرآیند واقعیت اجتماعی است که آن را درونی می‌کنیم و در شکل‌گیری دیالکتیک آن سهیم هستیم.

از منظر جامعه‌شناسی شناخت، دین نهادی است که نظم اجتماعی را - ساختارهای موجود که اعضای جامعه آن را پذیرفته و حفظ می‌کنند - مشروعیت^۱ می‌بخشد. مشروعیت‌بخشی فرآیندی است که طی آن کنش‌ها و تجربه‌ها به شکل معنادار و قابل تجربه درمی‌آیند. وقتی قرار است معانی عینیت یافته یا همان واقعیت‌ها به نسل جدید منتقل شوند، به سازوکارهایی نیاز است که به کمک آن بتوان این نظم را تبیین و توجیه کرد. زیرا برای نسل‌های جدید این معانی، امری بدیهی نیست. «مشروعیت به معانی عینیت‌یافته، اعتبار و حجیت شناختی می‌دهد»^۲. به عبارت دیگر، در مشروعیت معانی‌ای که قبل‌تر به نهادها ملحق شده‌اند تبیین، توجیه و در مواردی تولید می‌شوند و به فرد می‌گویند چگونه عمل کند و چرا. از منظر لوکمان دین در بالاترین سطح مشروعیت‌بخشی قرار دارد، سطحی که از آن با عنوان جهان نمادین یاد می‌کند.

جهان نمادین نظامی معنایی است که عینیت اجتماعی یافته، و از یک سو به دنیای زندگی روزمره و از سوی دیگر به جهانی فراتر از زندگی روزمره اشاره دارد،^۳ «تجربه‌های متعلق به قلمروهای معنایی مختلف را در قلمرو معنایی واحدی گرد هم می‌آورد»^۴ و «هر چیز را سر جای خودش قرار می‌دهد»^۵ جهان نمادین به ساختارهای نهادی مشروعیت می‌بخشد به طوری که نظم موجود قابل قبول به نظر بیاید، نظمی که ممکن است برای همگان قابل درک نباشد یا منطقی به نظر نرسد، اما جهان نمادین همه چیز را در قالب خواست خدا یا نظم طبیعی امور جلوه می‌دهد. به این ترتیب، برای رویدادهای بی‌معنا یا موقعیت‌های تهدیدکننده‌ی معنا، مفاهیم عمیق‌تری ایجاد می‌کند. این موقعیت‌ها را با عنوان حاشیه‌ای^۶ می‌شناسند زیرا «در واقعیت زندگی روزمره عمومیت ندارند»^۷. برای مثال مرگ

1. Legitimation.

۲. همان، ص ۱۳۱.

3. Luckmann, *The Invisible Religion*, p.43.

۴. برگر، لوکمان، ساخت اجتماعی واقعیت، ص ۱۳۶.

۵. همان، ص ۱۳۷.

6. Marginal.

۷. همان، ص ۱۳۴.

موقعیت حاشیه‌ای هراسناکی برای همگان است. دین، فلسفه یا اسطوره می‌تواند توجیهی از این موقعیت ارائه دهد که فرد با استمداد از آن با مرگ (خودش یا نزدیکان) به سبک‌ترین شکل ممکن کنار آید، به علاوه امور معمول زندگی روزمره‌ی او دچار اختلال نشود. با این چارچوب می‌توان درک بهتری از تعریف و کارکرد دین از منظر لوکمان داشت.

چیستی و کارکرد دین

در نگاه لوکمان موضوعی که در جامعه‌شناسی دین مفعول مانده موضوع فرد و جایگاه او در جامعه و رابطه‌ی این دو است. او به پیروی از دورکیم رابطه‌ی فرد و جامعه را اساساً دینی می‌داند. «دین هر آنچه را در جامعه ضروری است به می‌آفریند»^۱. تعاملات لازم برای تولید و حفظ وجدان جمعی ماهیتی دینی دارد. به علاوه، دین قوی‌ترین احساس هویت، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، همبستگی و مانند آن را فراهم می‌کند.^۲ از منظر لوکمان نیز «هر آنچه انسان را به انسان تبدیل می‌کند، دینی است»^۳ دین در تعریف او فرآیند جامعه‌پذیری است که به موجب آن انسان از ماهیت بیولوژیک خود فراتر می‌رود^۴ و کارکرد اصلی آن تغییردادن اعضای جامعه از گونه‌های طبیعی خردورز^۵ به کنش‌گرانی در نظم تاریخی اجتماع است.^۶ کنش‌گرانی که نظم اجتماعی - تاریخی را می‌آفرینند، در آن زندگی و آن را هم چون جهانی از پیش داده شده درک می‌کنند. وی دین را از کلیسا و نهاد دینی جدا می‌کند، و برای بررسی آن در جامعه، دین را دوباره صورت‌بندی کرده و به دنبال روشن ساختن ماهیت آن پیش از نهادسازی است.

ضروری‌ترین عنصر در نظریه‌ی جامعه‌شناسی دین، شناخت آن منبع کلی است که اشکال مختلف تاریخی دین از آن سرچشمه می‌گیرند. لوکمان برای توضیح این سرچشمه از ساخت نظام‌های معنا آغاز می‌کند که با فردیت آگاهی^۷ حاصل می‌شود. انسان به عنوان

1. Durkheim, Emile, *The Elementary Forms of the Religious Life*, New York, The Free Press, 1912, p.425.

2. Kenneth, Allan, *Explorations in classical Sociological Theory*, London, Pine Forge Press, 2005, p.114.

3. Luckmann, Thomas, *The Social Forms of Religion in Western Societies at the End of the Twentieth Century*, in: Cruttie, Furrio & Ragionieri, Rodolfo, *Identities and Conflicts the Mediterranean*, Macmillan, Palgrave, 2001, p.42.

4. Lukmann, *The invisible Religion*, p.51.

5. *Homo sapiens*.

6. Luckmann, Thomas, "Theories of Religion and Social Change", in: *The Annual Review of the Social Sciences of Religion*, 1(1), 1977, p.17.

7. Individuation of consciousness.

یک ارگانیزم (اندام‌واره) هنگامی تبدیل به خود^۱ می‌شود و فردیت می‌یابد که با دیگران در ساخت جهان عینی و معنادار مشارکت کند. همه‌ی نظام‌های معنایی از عینی‌سازی ساخته شده‌اند که دو ویژگی دارند؛ نخست، اساساً اجتماعی‌اند و دوم، محصول فعالیت‌های ذهنی‌اند که به صورت مشترک در دسترس همگان قرار می‌گیرد.^۲ او معنا را کیفیت ذاتی فرآیندهای ذهنی نمی‌داند، بلکه در فعالیت‌های تفسیری، معنا به این فرآیندها داده می‌شود.^۳ نظام‌های معنا حاصل تعامل فردی و تفسیر تجربه‌های ذهنی‌اند. لوکمان این فعالیت‌های تفسیری را «طرح‌واره‌های تفسیری»^۴ می‌نامد که حاصل رسوب تجربیات گذشته‌اند. طرح‌واره‌های تفسیری پیکربندی کامل معنایی هستند که هر بار به صورت «آنچه شخص می‌داند» یا «آنچه قبلاً می‌دانسته» در دسترس قرار می‌گیرند و تجربه‌های زیسته هنگام وقوع، برای تفسیر به این طرح‌ها ارجاع دارند.^۵ طرح‌واره‌های تفسیری برای معنا بخشیدن به تجربه از این جهت اهمیت دارند که آنچه را فرد تجربه کرده، بر اساس اینجا و اکنون او معنادار می‌سازد. «معنا، گذشته و آینده از اساس پدیده‌های اجتماعی هستند... و فردیت که به عنوان تداوم تجربه درک می‌شود شامل ادغام گذشته و آینده است که هر دو فراتر از زمان حال هستند».^۶

ساخت نظام معنا با دو شرط حاصل می‌شود. نخست، جداشدن^۷ از تجربه‌های بی‌واسطه‌ی ذهنی و مشارکت در تجربه‌ی «دیگری» است. «ارگانیزم انسانی در انزوای خویش، چیزی جز قطب‌های جداگانه‌ی فرآیندهای ذهنی بی‌معنا نیست».^۸ پس یک فرآیند ذهنی منزوی را نمی‌توان تصور کرد. برساخت چون در بافت روابط با هم‌نوعان شکل می‌گیرد، امری بیناذهنی و بینافردی است و در زمینه‌ای اجتماعی یا زیست‌جهان فرد به وجود آمده و تداوم می‌یابد. به این ترتیب که افراد در مواجهه با «دیگری»، تجربه‌های یکدیگر را درک می‌کنند و در آن مشارکت همدلانه دارند. در این موقعیت من از تجربه‌ی خود جدا شده و در تجربه‌ی «دیگری» مشارکت کنم. این‌گونه با تجربه‌ی «دیگری» هماهنگ و

1. Self.

2. Luckmann, *Theories of Religion and Social Change*, p.43.

3. Schutz, Alfred, *The Phenomenology of the Social World*, trans.: G. Walsh, F. Klehnert, Evanston, Northwestern University Press, 1967, p.44.

4. Interpretive Scheme.

5. *Ibid.*, p.84.

6. Luckmann, Thomas, "On Religion in Modern Society: Individual Consciousness, World View, Institution", *Journal for the Scientific Study of Religion*, 2(2), 1963, p.152.

7. Detachment.

8. Luckmann, "Theories of Religion and Social Change. p.48.

سازگار می‌شوم. گویی در این جدا شدن، از چشم او به تجربه‌ی خود نگاه می‌کنم.^۱ دوم، یکپارچه‌سازی^۲ دو فرآیند ذهنی یادآوری^۳ گذشته و پیش‌بینی^۴ آینده در کلیتی که به تداوم روابط اجتماعی بستگی دارد. فرد علاوه بر روابط رو در رو با دیگران، گذشته‌ی خود را به یاد می‌آورد و یا پیش‌بینی می‌کند ممکن است در آینده با کسانی رو به رو شود. یادآوری و پیش‌بینی این موقعیت‌ها تبدیل به الگویی می‌شود که می‌تواند از یک واقعیت عینی بهره‌مند شود. به عبارت دیگر، «تجربه‌ی ذهنی و کنش‌های فردی در طی روابط اجتماعی مداوم، در زندگی‌نامه‌ای کم و بیش منسجم در هم می‌آمیزد که فرد مسئول آن است».^۵ این یکپارچه‌سازی که در تداوم روابط اجتماعی پرورش می‌یابد منجر به شکل‌گیری آگاهی می‌شود.^۶ جدا شدن از تجربه‌ی درونی در موقعیت مواجهه‌ی رو در رو با هم‌نوعان و درهم آمیختن فرآیندهای یادآوری و پیش‌بینی که مکمل یکدیگرند، رفتار فردی را به بخشی از واقعیت عینی تبدیل کرده و هویت فرد را می‌سازد. این‌گونه لوکمان استدلال می‌کند ارگانسیم انسانی، با عینی‌سازی که در یک زمینه‌ی اجتماعی حاصل می‌شود، تبدیل به «خود» می‌شود. فردیت یافتن و تبدیل شدن به «خود» و «شخص» که انسان را به فراتر از ماهیت بیولوژیکی‌اش می‌برد، فقط در فرآیند اجتماعی ممکن است.

به این ترتیب، سیر شکل‌گیری نظام معنا این‌گونه است که جدا شدن از تجربه‌ی خود، به ما امکان ساخت طرح‌واره‌های تفسیری می‌دهد. در موقعیت مواجهه‌ی رو در رو، فرآیندهای ذهنی من با «دیگری» در زمان و مکان مشترک بروز پیدا می‌کند و برای «ما» قابل مشاهده می‌شود. «تجربه‌های من از «دیگری» با تجربه‌ی درونی خودم هماهنگ شده، این جریان تجربه‌ی مشترک، چارچوبی برای تفسیر این تجربیات، از منظر مستقل ایجاد می‌کند»^۷ این فرآیند اجتماعی است و شامل حال فرد منزوی و تنها نمی‌شود. به همین دلیل لوکمان جدا شدن را جنبه‌ای اساسی از هویت فرد می‌داند.

دین یک نظام معنایی و امری اجتماعی است، جهان‌نمادینی که به طور متوالی به نسل‌ها منتقل می‌شود و همه‌ی معانی عینیت یافته‌ی اجتماعی را در خود دارد. استقرار دین به عنوان عنصری از سنت اجتماعی «به فرآیندهای انتقال اجتماعی» بستگی دارد.^۸ وجود

-
1. Ibid., 47.
 2. Integration.
 3. Recollection.
 4. Projection.
 5. Luckmann, *The Invisible Religion*, p.48.
 6. Ibid., p.50.
 7. Ibid., 47.
 8. Ibid., p.43.

نظام‌های معنایی نتیجه‌ی فعالیت‌های نسل‌های متوالی است. انسان در جهان و نظام معنایی متولد می‌شود، جهانی که پیش از او وجود داشته و پس از او نیز خواهد بود. «انسان به عنوان یک اندام‌واره (ارگانیسم)، به طور معمول با درونی کردن جهان معنایی از پیش داده شده،^۱ از ماهیت بیولوژیک خود فراتر می‌رود و به «خود» تبدیل می‌شود.^۲ تبدیل شدن به «خود» در روندی اجتماعی صورت می‌گیرد و انسان‌هایی که وارد جهان معنایی می‌شوند با «خود»ها رو به رو می‌شوند نه با ارگانیسم‌های دیگر. اگر دین فراروی از طبیعت بیولوژیک باشد، ارگانیسم انسانی با ساختن «خود» از این طبیعت فراتر می‌رود. کنش‌های فردی، برونی‌سازی یک تجربه‌ی بینادهنی‌اند. این برونی‌سازی‌ها به دیگران منتقل شده و عینیت می‌یابند و نظام معنا را در زیست‌جهان فرد شکل می‌دهند. مدعای لوکمان این است که فراروی از ماهیت بیولوژیک فرآیندی اساساً دینی است، اما چگونه؟

از منظر لوکمان اجتماعی شدن فرآیندی است که در آن معنا پیکربندی می‌شود و فراروی رخ می‌دهد. او پیکربندی معنا را «جهان‌بینی»^۳ خوانده و شکل اولیه‌ی دین می‌داند که کارکرد اصلی و بنیادین آن معنا بخشیدن به وجود فرد است. این کارکرد موقعیت‌های متوالی را که فرد در آن قرار می‌گیرد، در نظمی زندگی نامه‌ای به هم پیوند می‌دهد، با عینیت شدن در زبان، از آگاهی فردی فراتر می‌رود که به عنوان واقعیت اجتماعی ثابت بیشتری از آگاهی فردی دارد،^۴ و از غنای بیشتری برخوردار است.^۵

جهان‌بینی یک واقعیت تاریخی است که بر فردیت آگاهی تقدم دارد و به محض درونی شدن، به یک واقعیت ذهنی برای فرد تبدیل می‌شود. محدوده‌ی تجربه‌ی معنادار را برای او روشن می‌کند و با کنترل اجتماعی که منعکس‌کننده‌ی نظم اجتماعی و پیکربندی معنای نهفته در آن است تأثیر مستقیم و بیرونی بر رفتار فرد دارد^۶ به این ترتیب می‌توان آن را از یک طرف واقعیت ذهنی و از طرف دیگر واقعیتی تاریخی و عینی دانست.

معنا از رهگذر جهان‌بینی از فردی به فرد دیگر منتقل شده و در این فرآیند انتقال، معنا انتزاعی‌تر و ذهنی‌تر می‌شود. طرح‌واره‌های تفسیری و مدل‌های رفتاری کلی ایجاد می‌شوند که یک روند فکری و اخلاقی قابل توجه را در برابر زمینه‌ای از گزینه‌های دشوار ترسیم

-
1. Pregiven.
 2. Ibid., p.51.
 3. Worldview.
 4. Luckmann, On Religion in Modern Society, p.153.
 5. Luckmann, The Invisible Religion, p.52.
 6. Ibid., p.52.

می‌کند و تعیین‌کننده‌ی سبک زندگی فرد و نگاه او به جهان است.^۱ لوکمان معتقد است کارکرد دینی جهان‌بینی؛ یعنی فراتر بردن طبیعت بیولوژیک (زیستی) انسان، این است که به عنوان منشاء و زهدان تاریخی معنا، زندگی فرد و نسل‌ها را در برمی‌گیرد. به این ترتیب که پس از درونی شدن، به عنوان منطبق طبیعی امور برای فرد ظاهر می‌شود، اولویت‌ها و انتخاب‌های فرد را جهت داده و بدیهیات را برای او تعریف می‌کند و به منزله‌ی بافت معنا در تجربه‌های ذهنی قرار می‌گیرد. در نتیجه به آگاهی او شکل می‌دهد و توسط نظامی خارج از او کنترل و اجرا می‌شود، از این جهت ماهیتی اجباری دارد.^۲ زیرا مانند یک واقعیت بیرونی جلوه کرده که قوانین و انتظاراتی مانند هنجارها، نقش‌ها و رفتارهای متناسب را تعریف می‌کند. جهان‌بینی همان منبع کلی است که اشکال مختلف دین از آن پدید می‌آیند.

مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی لوکمان

الف) هستی‌شناسی نظریه‌ی لوکمان

در علوم اجتماعی، هستی‌شناسی ادعاهایی است که در مورد ماهیت امر اجتماعی مطرح می‌شود. ادعاهایی درباره‌ی آنچه که «وجود دارد» و آنچه که به «نظر می‌رسد»، از چه واحدهایی تشکیل شده و نحوه‌ی تعامل این واحدها با هم چگونه است. در مجموع، مفروضات هستی‌شناختی مربوط به آن چیزی است که ما معتقدیم واقعیت اجتماعی را تشکیل می‌دهد.^۳ بنابراین پرسش از هستی‌شناسی در علوم اجتماعی، پرسش از موجودیت‌ها و واقعیت‌های اجتماعی است. پدیده‌ها و موجودیت‌هایی مانند: گروه‌های اجتماعی، نهادها، سازمان‌ها، نژاد، جنسیت، قانون، زبان، مصنوعات بشری، پول و مانند آن.^۴ اصلی‌ترین سؤال در این زمینه این است که آیا این موجودیت‌ها یا واقعیت‌ها را می‌توان عینی دانست که دارای واقعیت خارج از کنش‌گران اجتماعی‌اند یا ساختارهای برآمده از ادراکات و اقدامات کنش‌گران هستند؟^۵ در پاسخ به این پرسش دو رویکرد عمده وجود دارد. یک دسته که با عناوین واقع‌گرایی و عینی‌گرایی، طبیعت‌گرایی یا اثبات‌گرایی^۶ شناخته می‌شوند و دیگری با

1. Ibid., p.57.

2. Ibid, p.53 & Luckmann, On Religion in Modern Society, p.151-151.

3. Blaikie & Priest, Designing Social Research, p.8.

4. Epstein, Brian, Social Ontology, in: Stanford encyclopedia of Philosophy, Wed Mar 21, 2018.

5. Bryman, Alan, Social Research Methods, Oxford University Press, 2012, p.32.

6. Realism, Objectivism, Naturalism, Positivism.

نسبی‌گرایی و برساخت‌گرایی یا تفسیرگرایی^۱.^۲ نقطه‌ی اشتراک این عناوین که با قدری تسامح به جای یکدیگر به کار می‌روند آنجا است که دسته‌ی اول معتقدند واقعیت واحدی وجود دارد که می‌توان آن را درک و تجربه‌کرد و مورد مطالعه و بررسی قرار داد.^۳ اما دومی بر آن است که واقعیت در ذهن انسان ساخته می‌شود و بر اساس آنچه فرد در زمان و مکان معین تجربه می‌کند، نسبی است.^۴ بر مبنای رویکرد اول که در تحقیقات کلاسیک غلبه داشت، دنیایی مستقل از تجربه‌ی انسان وجود دارد. در حالی‌که دسته‌ی دوم، که زمینه‌ی اصلی بسیاری از تحقیقات متأخراند، بر این باورند که پدیده‌های اجتماعی و معنای آن توسط کنش‌گران ساخته و پرداخته می‌شود. دست کم همه‌ی برساخت‌گرایان با هر عنوانی که خوانده شوند بر این نکته توافق دارند که طبیعت‌گرایی مبنای مناسبی برای علوم اجتماعی فراهم نمی‌کند.

برای اینکه بدانیم لوکمان متعلق به کدام یک از این دو سنت است باید یک‌بار دیگر به تعریف او از واقعیت بازگردیم، «واقعیت کیفیتی مربوط به پدیده‌ها است که خارج و مستقل از اراده‌ی ما هستند و نمی‌توانیم آنها را کنار بگذاریم». لوکمان معتقد است گزاره‌ی «جهان وجود دارد» حقیقه الحقایق است،^۵ اگر آن را در کنار گزاره‌ی «واقعیت وجود مستقل دارد»، بگذاریم به نظر می‌رسد موضع هستی‌شناختی لوکمان واقع‌گرایی باشد یعنی از نگاه او جهان دارای واقعیتی عینی و بیرونی است. اما در جای دیگر توضیح می‌دهد «جهان علاوه بر واقعیت عینی و بیرونی، جنبه‌ای درونی نیز دارد که دنیای اذهان فردی است».^۶ جهان اجتماعی از منظر او «دستاورد بیناذهنی» کل جامعه‌ی انسانی است. از این رو نقش افراد در ساخت واقعیت‌های آن را نمی‌توان انکار کرد. ساختارها، نهادها، اندوخته‌های دانش، دین، طرح‌واره‌های تفسیری، دستورالعمل‌های رفتاری، و مانند آن همگی در سیری تکاملی و توسط افراد در جامعه ایجاد شده‌اند. این موضعی کاملاً برساخت‌گرایانه است که در مقابل واقع‌گرایی قرار می‌گیرد و در تضاد با آن به نظر می‌رسد.

1. Relativism, Constructionism, Interpretivism.

2. Ibid., p.32.

3. Moses & Knutsen, Ways of knowing, p.12-13.

4. Moon, Katie; Blackman, Deborah, A Guide to Understanding Social Science Research for Natural Scientists, Conservation Biology, 28(5), 2014, p.4.

5. Luckmann, Thomas, "Ontological Realism and the Social Construction of Reality", Bulletin of Yerevan University F: Sociology, 4(1), 2013, p.3.

6. Luckmann, Thomas, "On Social Interaction and the Communicative Construction of Personal Identity", Knowledge and Reality, Organization Studies, 29(2), 2008, p.280.

برای حل این تعارض باید به این نکته توجه داشت که واقع‌گرایان به واقعیتی مستقل از درک یا معرفت ما معتقدند اما در برساخت‌گرایی و تعریف لوکمان، واقعیت مستقل از خواست و اراده‌ی ما وجود دارد. به این ترتیب از منظر برساخت‌گرایی واقعیت‌های اجتماعی، از جمله دین را برگرفته از دانش جمعی و فهمی می‌دانند که طی یک سیر تاریخی از آن حاصل شده است. بنابراین لوکمان در اینکه جهان وجود دارد و مانند تفسیرگرایان آن را نسبی و وابسته به تفسیر ما نمی‌داند واقع‌گرا است اما در شکل‌گیری واقعیت‌های اجتماعی قطعاً از برساخت‌گرایان است.

واقعیت اجتماعی در یک فرآیند دیالکتیک از بیرونی‌سازی، عینیت‌بخشی و درونی‌سازی به وجود می‌آید. کنش‌های فردی و معانی که بر آن حمل می‌شود - چه معنایی که خود فرد به آن کنش می‌دهد و چه تفسیری که دیگران از آن دارند - در نهایت به عادت‌سازی و عادت‌سازی نیز به نهادینه شدن و نهادسازی ختم می‌شود، یعنی آن امر تحت کنترل اجتماعی قرار می‌گیرد. نگاه لوکمان به دین به عنوان یک واقعیت اجتماعی نیز از همین رهگذر است. سنت‌های زندگی که جوامع بشری بر مبنای آن سازمان‌دهی شده‌اند و نهادهای مرتبط با آن، نتیجه‌ی انباشت زنجیره‌های طولانی از چیزهایی است که ماهیتاً مصنوع بشری‌اند.^۱ خاصیت «مصنوع بودن» همواره او را در مرز واقع‌گرایی نگه داشته و از درافتادن به ورطه‌ی نسبی‌گرایی حفظ می‌کند زیرا در نسبی‌گرایی معیار ترجیحی وجود ندارد و نبود معیار، انسجام تفسیرها یا کنش‌ها را نقض می‌کند.^۲ دین به عنوان یک نهاد سنتی که زیست اجتماعی افراد را سامان می‌هد و برای زندگی روزمره معنا فراهم می‌کند در قالب «اندوخته‌ی دانش اجتماعی برساخته شده، در حافظه‌ی جمعی تثبیت شده و دوباره در تعامل منتقل می‌شود».^۳

به طور خلاصه می‌توان گفت هستی‌شناسی در علوم اجتماعی پرسش از این است که آیا پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی مستقل از شناخت ما وجود دارند و وظیفه‌ی ما کشف آنها است یا ما به جای واقعیت‌های عینی با برساخت‌ها رو به رو هستیم؟ لوکمان دین را به عنوان واقعیت اجتماعی، نظام معنایی می‌داند که با داشتن وجود مستقل، کشف نمی‌شود

1. Luckmann, Thomas, *Ontological Realism and the Social Construction of Reality*, p.2.

2. Berger, Peter L. & Luckman, Thomas, *Modernity, Pluralism and the Crisis of Meaning, The Orientation of Modern Man*, trans.: Tooze, J. Adam, Bertelsmann Foundation Pubs, 1955, p.60-62.

3. Luckmann, *On Social Interaction and the Communicative Construction of Personal Identity*, p.288.

بلکه در فرآیندی دیالکتیک برساخته و در سیری تاریخی میان نسل‌ها حفظ و منتقل می‌شود و تغییر می‌یابد و هنگامی که صورت نهادی به خود بگیرد می‌تواند عملکردهای اجتماعی را تحت کنترل در آورد. این دو ویژگی نهادها - در اینجا نهاد دین - یعنی تاریخ‌مندی و قدرت کنترل نیز موجب می‌شود لوکمان را در مورد نهادهای اجتماعی و قدرتشان واقع‌گرا بدانیم. به نظر می‌رسد لوکمان در هستی‌شناسی موضعی بینابین اتخاذ کرده که از یک طرف به برساخت‌گرایی و از طرف دیگر به واقع‌گرایی تمایل دارد. چنان که از برساخت اجتماعی واقعیت نیز برمی‌آید، واقعیت (دین) توسط افراد و تعامل آنها که آن واقعیت را تجربه می‌کنند ساخته می‌شود و همچون بستری است که کنش‌ها در آن اتفاق می‌افتند. او با استفاده از مفاهیم بینادهنیت و ارتباط تعاملی، شکل‌گیری نظام معنا و تبدیل آن به نظامی از تفسیرها، دین را جهانی نمادین می‌داند که تمامی تفاسیر هستی‌شناختی را به افراد جامعه عرضه می‌کند. اما چگونگی شکل‌گیری این واقعیت یا به عبارت دقیق‌تر نحوه‌ی معرفت ما به آن سوالی است که در معرفت‌شناسی باید پاسخ داده شود.

ب) معرفت‌شناسی نظریه لوکمان

هستی‌شناسی یک پدیده بحث‌درباره‌ی سرشت و واقعیت آن است. در معرفت‌شناسی یکی از شاخه‌های اصلی فلسفه است به روش‌های کسب معرفت و اعتبار آن می‌پردازیم. پرسشی که معرفت‌شناسی پاسخ‌بدان را بر عهده دارد این است که چیزهایی را که در باره‌ی یک پدیده می‌دانیم چگونه به دست آمده‌اند؟ یا چگونه به آنچه می‌دانیم معرفت یافته‌ایم؟ هستی‌شناسی پاسخ به پرسش‌های وجودی و معرفت‌شناسی مربوط به چیستی است. با توجه به اثرپذیری لوکمان از آلفرد شوترز و جامعه‌شناسی پدیدارشناختی او، معرفت‌شناسی لوکمان را نیز باید در بافت پدیدارشناسی و جامعه‌شناسی پدیدارشناختی درک کرد.

دسته‌بندی دوتایی که پیش‌تر مطرح شد، در معرفت‌شناسی هم وجود دارد، اثبات‌گرایان و برساخت‌گرایان. در رویکرد نخست درک واقعیت اجتماعی با روش‌های علوم طبیعی صورت می‌گیرد و در دومی نیاز به راهبردی^۱ است که به تفاوت‌های میان مردم و اُبژه‌های علوم طبیعی توجه کند. بنابراین دانشمند علوم اجتماعی خود را ملزم می‌کند معنای ذهنی کنش‌های اجتماعی فرد را بفهمد.^۲ پذیرش هر یک از این مواضع هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی موجب می‌شود در باب واقعیت و سایر پدیده‌های اجتماعی دیدگاه متفاوتی شکل

1. Strategy.

2. Bryman, Social Research Methods, p.12-13.

بگیرد. برساخت‌گرایی همواره بر دو اصل در معرفت‌شناختی تأکید دارد: «نخست، انسان‌ها انعطاف‌پذیرند و هر یک از ما در برساخت دنیای خودمان مشارکت داریم. دوم، علاوه بر ادراکات حسی و عقلی مانند روابط علی و مانند آن بر مجموعه‌ای وسیع‌تر از ابزارهای معرفت‌شناخت هم‌چون همدلی، متکی‌اند که بستر معنا را حفظ می‌کند».^۱

لوکمان به معرفت بیناذهنی و عینیت‌یافته‌ی زندگی روزمره و روند شکل‌گیری آن توجه دارد و وظیفه‌ی جامعه‌شناسی معرفت را تجزیه و تحلیل واقعیتی می‌داند که به طور اجتماعی و در زندگی روزمره برساخته می‌شود. لوکمان بیناذهنی و برساخته بودن دین را چگونه تبیین می‌کند؟ دین نظامی از معنا است که انسان را از طبیعت بیولوژیک خود فراتر می‌برد. «برساخت معنا در تجربه و کنش پایه و اساس تعامل اجتماعی‌اند... و ساخت ارتباطی حافظه‌ی جمعی مهم‌ترین مؤلفه‌ی برساخت اجتماعی واقعیت است».^۲ ارتباط و تعامل میان افراد جامعه واقعیت‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند و هویت‌های شخصی می‌آفریند. البته ارتباط و تعاملی که شرط «معناداری» را داشته باشد. طرح‌واره‌های تفسیری، دستورالعمل‌ها و در مجموع سنت‌هایی که جوامع بشری بر مبنای آن شکل گرفته و انتظام یافته‌اند همگی مصنوع و محصولی انسانی‌اند که در زنجیره‌ی زمانی طولانی حاصل شده‌اند. این سنت‌های برساخته شده، در سیر تاریخی که از سر می‌گذرانند تکامل یافته و به نسل‌های بعدتر منتقل می‌شوند و در زنجیره‌ی انتقال چیزهایی بر آنها افزوده یا از آن حذف می‌شود. در نهایت به «نهادینه شدن دانشی که رفتار انسان را با ایجاد الگوهای از پیش تعیین‌شده کنترل می‌کند... نهادهایی که بر انسان قدرت اجبار دارند و در برابر تغییر مقاومت می‌کنند»^۳ منجر می‌شود. از نگاه او «واقعیت اجتماعی را تنها با مشاهده‌ی مستقیم نمی‌توان درک کرد»^۴ آن‌گونه که طبیعت‌گرایان تصور می‌کنند. او علاوه بر مشاهده به ابزارهای دیگری مانند توجه به تاریخ-مندی و بیناذهنیت برای درک واقعیت اجتماعی توجه دارد.

جهان اجتماعی از نظر لوکمان نظام ارتباط تاریخی است. تجربه‌ی هر فرد می‌تواند چیزی به اندوخته‌ی دانش اجتماعی بیافزاید که هم‌چون راه حل‌هایی در مخزن تاریخی معنا انباشته می‌شوند و با تکرار، در موقعیت‌های مشابه مورد استفاده قرار می‌گیرند. همه‌ی فعالیت‌های انسانی که در معرض عادت قرار گیرند و هر کنشی که تکرار شود به سنخ‌بندی

1. Moses & Knutsen, Ways of knowing, p.198&200.

2. Luckmann, Ontological Realism and the Social Construction of Reality, p.288.

۳. برگر و لوکمان، ساخت اجتماعی واقعیت، ص ۸۳ و ۸۹.

4. Luckmann, On Social Interaction and the Communicative Construction of Personal Identity, p.281.

و الگوسازی منجر می‌شود. درک مشترکی که به واسطه‌ی بینادهنیت و استفاده از زبان برای عینیت بخشیدن به آن به وجود می‌آید، چنین الگوسازی‌هایی را میسر می‌سازد. الگوهای که می‌توانند به نهاد تبدیل شوند و هنگامی که چنین شد می‌توانند با تعیین نقش برای کنش‌گران و تدوین آن از طریق ایجاد و بازتولید مجموعه‌ای از قوانین بقای خود را حفظ کنند. برای مثال لوکمان در فصل پایانی دین نامرئی به مواجهه‌ی دین با الگوهای رسمی دیگر اشاره می‌کند، یا بدعت‌هایی که در خود آن شکل می‌گیرد و می‌تواند رقیب الگوی رسمی باشند. دین در چنین موقعیت‌هایی مجهز به نسخه‌های جایگزین واقعیت است و می‌تواند با همان مجموعه‌ی معنایی که رقیب خودش را توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند، دین نیز خود را تفسیر کند. به این ترتیب، خودش را حفظ می‌کند و از واقعیت اجتماعی نگهداری می‌کند و به نظم موجود مشروعیت می‌بخشد.

این‌گونه لوکمان واقعیت‌های اجتماعی را نتیجه‌ی فعالیت‌های انسانی می‌داند که در نتیجه‌ی فعالیت‌های تعاملی برساخته می‌شوند (عینیت‌بخشی)، در حافظه‌ی جمعی تثبیت شده (درونی‌سازی) و دوباره در تعامل منتقل می‌شوند (برونی‌سازی). او این روند را نوعی فعالیت روایی^۱ می‌داند و بازبرساخت^۲ می‌خواند. این باز برساخت‌ها چه ادبی و روایی باشند (مانند اسطوره‌ها و حماسه‌ها)، و چه آنهایی که در تعاملات کلامی رخ می‌دهند، بخشی از یک گفت‌وگو مشترک پیش‌اعلمی‌اند و حافظه‌ی جمعی خانواده‌ها، گروه‌ها و طبقات اجتماعی، نهادها و کل جامعه را تغذیه می‌کنند.^۳ از این رو، واقعیت‌ها مستقل از باورها و گرایش مردم نمی‌توانند وجود داشته باشند.

او فرآیند برساخت جهان نمادین دین و عینیت بخشیدن به آن را، به عنوان یک واقعیت اجتماعی، در سیری تاریخی و بستر جهان اجتماعی ممکن می‌داند. سه فرآیند مذکور باعث نهادینه شدن مفاهیم می‌شوند. باگذشت زمان از طریق فرآیندهای جامعه‌پذیری و عادت‌سازی عینیت می‌یابند. محصول این روند، تولید واقعیت اجتماعی دین است که ما آن را درونی می‌کنیم و در شکل‌گیری دیالکتیک آن سهیم هستیم.

ج) روش‌شناسی نظریه لوکمان

آن طور که در بخش‌های گذشته اشاره شد، اگر هستی‌شناسی پاسخی به این پرسش باشد که «چه چیزی برای شناخت وجود دارد» و معرفت‌شناسی نیز این سوال را پاسخ دهد که

1. Narrative.

2. Reconstruction.

3. Luckmann, *Ontological Realism and the Social Construction of Reality*, p.5.

«چه چیزی را می‌توانیم درباره‌ی آنچه وجود دارد بدانیم»، روش‌شناسی پاسخ به این سوال خواهد بود که «چگونه می‌توانیم این شناخت و معرفت را کسب کنیم».

اصطلاح روش^۱ و روش‌شناسی در علوم اجتماعی بر دو حوزه دلالت دارد:

الف) مسائل مربوط به تکنیک‌ها و مفاهیم و روش‌های تحقیقاتی خاص.

ب) مسائل روش‌شناختی که به پایه‌های نظری تحقیق مربوط است.^۲

مقصود ما از روش‌شناسی بیشتر معطوف به مورد دوم یعنی مبانی و پایه‌های نظری است که اندیشه‌ی لوکمان بر آن تکیه دارد. تقسیم‌بندی اثبات‌گرا و تفسیرگرا در اینجا نیز قابل طرح است. این رویکردها را در ادبیات علوم اجتماعی پارادیم می‌خوانند. «پارادیم علمی، یک نظام فکری کامل است؛ شامل مفروضات اساسی، سوالات مهمی که باید پاسخ داده شود، ابهاماتی که نیاز به حل شدن دارند و تکنیک‌هایی که برای این امر مورد استفاده قرار می‌گیرند».^۳ پارادیم‌ها الگوهای تفکر و جهت‌گیری محقق در امر پژوهش است.

رویکرد یا پارادیم اثبات‌گرا در علوم اجتماعی سابقه‌ی بیشتری دارد زیرا علوم اجتماعی در ابتدا از زمره‌ی علوم طبیعی به حساب می‌آمد. علوم اجتماعی در این نگاه هنگامی می‌تواند به نتایج قابل اتکاء دست یابد که روش‌های علوم طبیعی را به کار بندد. رویکرد اثبات‌گرایی را می‌توان «روشی برای ترکیب منطق قیاسی با مشاهدات تجربی از رفتار فردی دانست که مجموعه‌ای از قوانین علی را برای پیش‌بینی الگوهای کلی کنش انسان کشف و تأیید می‌کند».^۴

رویکرد تفسیرگرا که نسبتاً جدیدتر است، در روش‌شناسی بر مبنای فهم کنش‌های اجتماعی فرد استوار است و بر اساس آن، روش‌های علوم طبیعی برای مطالعه‌ی رفتار انسان و تجزیه و تحلیل آن ناکافی است. در این روش «به منظور دستیابی به درک و تفسیر اینکه مردم چگونه جهان‌های اجتماعی را خلق و حفظ می‌کنند، کنش‌های معنادار اجتماعی با مشاهده‌ی مردم در محیط طبیعی تحلیل می‌شود».^۵ واقعیت‌های یکسان توسط افراد مختلف به گونه‌های مختلفی تجربه می‌شود که برای فهم و تفسیر آن نیاز به درک همدلانه با تجربه‌گر است و روش‌های علوم طبیعی چنین بینشی را ایجاد نمی‌کند.

1 . Method.

2. Outhwaite, William; Turner, p. Stephen, *The Sage Handbook of Social Science Methodology*, London, Sage Publication, 2007, p.81.

3. Neuman, W. Lawrence, *Social Research Methods: Qualitative and Quantitative Approaches*, UK, Pearson Ltd, 2014, p.96.

4. Ibid., p.71.

5. Ibid., p.81.

لوکمان در مسئله‌ی روش‌شناسی، یعنی پایه‌های نظری تحقیق، روش علوم طبیعی و تجربی را کافی نمی‌داند، زیرا «واقعیت اجتماعی چیزی نیست که تنها از راه مشاهده به دست آید»^۱. البته او جامعه‌شناسی را از زمره‌ی علوم^۲ [و پدیدارشناسی را فلسفه می‌داند؛ وظیفه‌ی علوم بازسازی^۳ واقعیت است. به بیان دیگر علوم «وجود یک واقعیت خارجی را در بیرون مفروض می‌گیرند که می‌تواند به صورت نظری بازسازی شود»^۴ و سعی دارند «جهان عینی را به روش‌هایی که هم منطقی - عقلانی‌اند و هم تجربی، توصیف و تبیین نمایند»^۵. با این توضیح، جامعه‌شناسی از نگاه او علمی است که هدفش بازسازی بخشی از واقعیت عینی، یعنی جهان اجتماعی، با استفاده از روش‌های منطقی است، با این تفاوت که جهان اجتماعی برخلاف طبیعت خاموش نیست بلکه معنادار است و از لحاظ تاریخی در کنش‌ها و تعاملات روزمره‌ی سوژه‌های انسانی برساخته می‌شود.^۶ [۱۳ و ۱۱، ص ۲۸۱].

در مقابل پدیدارشناسی فلسفه است که «ویژگی‌های ساختاری ادراک، توجه، کنش، زیست‌زمان‌مند و مکان‌مند، و بینادذهنیت را توضیح می‌دهد» [۱۴، ص ۳۲ و ۴۲]. پدیدارشناسی پدیده‌ی «آگاهی ذهنی» را تحلیل و بررسی می‌کند و هدف آن نیز توصیف ساختارهای کلی جهت‌گیری ذهن در زیست‌جهان است، روش آن نیز با روش علوم یکسان نیست. جهان اجتماعی مخلوق و مصنوع انسان است در علوم اجتماعی انسان‌ها ابژه‌ی تحقیق‌اند که خود جهان اجتماعی را تفسیر می‌کنند. به این جهت، رهیافت‌های روشی علوم طبیعی که بر دو اصل «عینیت و اندازه‌گیری» استوار است، در حل مسائل علوم اجتماعی ناکافی به نظر می‌آیند. زیرا این دو اصل در «علوم اجتماعی و علوم طبیعی یکی نیستند» [۱۴، ص ۱۵]. از یک طرف لوکمان اثبات‌گرا نیست و روش‌های علوم را ناکافی می‌داند. از طرف دیگر، جامعه‌شناسی را علم می‌داند و میان آن با پدیدارشناسی تمایز قائل است، در حالی که در برخی آثار خود به مناسبت‌هایی اشاره کرده که تحت تأثیر اندیشه‌های پدیدارشناختی شوتز است. چگونه می‌توان میان این دو را جمع کرد؟

لوکمان پدیدارشناسی را بیش از آن‌که روش یا رویکرد بداند، آن را به عنوان

1. Luckmann, Thomas, "On Meaning in Everyday Life and in Sociology", *Current Sociology*, p.17.

2. Luckmann, Thomas, *Philosophy, Science and Everyday Life*, in: Luckmann, Thomas, *Life-world and Social Realities*, London, Heinemann, 1983, p.17.

3. Reconstruction.

4. Luckmann, *On Meaning in Everyday Life and in Sociology*, p.17.

5. Luckmann, *Philosophy, Science and Everyday Life*, p.18.

6. Luckmann, *On Social Interaction and the Communicative Construction of Personal Identity*, p.281.

جامعه‌شناسی اولیه^۱ در آثار خود به کار می‌بندد. مفهوم فیزیک اولیه^۲ را پیتر یانیچ^۳ در معنای «فلسفه فیزیک» به کار برده است که به خودی خود فیزیک نیست بلکه تجزیه و تحلیل پیش‌فرض‌های انجام فیزیک است.^۴ مفهومی که لوکمان از جامعه‌شناسی اولیه در نظر دارد نیز چنین است؛ چارچوبی برای درک مفاهیم و اندازه‌گیری واقعیت اجتماعی. چنان‌که در برخی آثار و مقالات خود اشاره کرده جهان اجتماعی را باید با نگاهی عینی دید و توضیح داد. عینیتی که با توافق بین‌ذهنی گروهی از محققان در باب اندازه‌گیری و مدل‌سازی انجام شود. «پدیدارشناسی تنوری اولیه^۵ جامعه‌شناسی است»^۶ به این دلیل که چارچوبی معرفت-شناختی ایجاد می‌کند که چگونگی شکل‌گیری معنا در آگاهی، بین‌ذهنیت و معانی تجربه‌ها و کنش‌ها را روشن می‌نماید و مبنای نظری مناسبی برای جامعه‌شناسی فراهم می‌کند. از این‌رو، روش‌شناسی لوکمان در معنای پایه‌های نظری تحقیق را در پدیدارشناسی باید جستجو کرد.

لوکمان به پیروی از شوتز، پدیدارشناسی زیست‌جهان را برای بنیان نهادن این پایه‌ها مناسب می‌داند. او و برگر در مقدمه‌ی *ساخت اجتماعی واقعیت*، اشاره می‌کنند که در «بنیادهای شناخت در زندگی روزمره»، تحلیل خود را بر مبنای پدیدارشناسی زیست‌جهان ارائه داده و آن را مقدمات فلسفی می‌خوانند که پیش‌جامعه‌شناختی اند نه علمی، اما می‌توانند نقطه‌ی شروع مناسبی باشند. پدیدارشناسی در این کار بست، مبانی فلسفی روش‌شناسی علوم اجتماعی و به طور خاص‌تر جامعه‌شناسی معرفت را بررسی می‌کند که جامعه‌شناسی به معنای علمی است و قصد دارد نشان دهد معرفت چگونه در زندگی روزمره شکل می‌گیرد و برساخته می‌شود.

زیست‌جهان از معنای ذهنی آغاز می‌شود یا معنایی که در تجربه‌ی زیسته‌ی کنش‌گر وجود دارد. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که قبلاً وجود داشته و بافت فرهنگی، تاریخی و اجتماعی آن بر آگاهی ما اثر می‌گذارد. این اثرگذاری به واسطه‌ی بین‌ذهنیت صورت می‌پذیرد، از این جهت، زیست‌جهان بنیان فعالیت‌های شناختی ما است. با وجود محیط مشترک و درک همدلانه با «دیگری» خود را به جای «او» می‌گذاریم و جهان را از دیدگاه او درک می‌کنیم. زیست‌جهان به افق درک، جهت‌گیری و کنش سوژه اشاره دارد، بنیان بدیهی

-
1. Protosociology.
 2. Protophysic.
 3. Peter Janich (1942–2016).
 4. Luckmann, *On Meaning in Everyday Life and in Sociology*, p.19.
 5. Prototheory.
 6. *Ibid.*, p.15.

و بدون تردید همه‌ی تجربه‌های زندگی روزمره، نظریه‌ها، اوهام و مانند آن است و به خوبی ساختارهای معنادار جهان اجتماعی را توضیح می‌دهد، ساختارهای ثابت و کلی که لوکمان جامعه‌شناسی اولیه می‌خواند.

زیست جهان تجربه‌ها را در قالب یک کل ارائه می‌دهد و سپس جامعه‌شناسی کار خود را از اینجا آغاز می‌کند. چنان‌که لوکمان در بررسی واقعیت‌های اجتماعی از آن به عادت‌ها، سنخ‌بندی‌ها، نهادینه شدن، مشروعیت‌بخشی و اجتماعی شدن دیالکتیک عینیت-بخشی، بیرونی‌سازی درونی‌سازی می‌رسد و آنها در بستر زیست‌جهان تشریح می‌کند. در پدیدارشناسی محقق پدیده را از نظر شیوه‌ی پیدایش آن در تجربه‌ی انسانی بررسی می‌کند و از غایت آن در واقعیت سوال نمی‌کند. او با همین رویکرد در فصل سوم دین نامرئی، منشأ دین را تجربه‌ی ذهنی می‌داند. تجربه‌هایی که زیست‌جهان فرد را شکل می‌دهند و در عین حال زیست‌جهان به عنوان بافت فرهنگی، تاریخی و اجتماعی بر تجربه‌ها اثر می‌گذارد. تغییر هر یک بر دیگری اثرگذار است و توضیح این تأثیر و تأثر جز به مدد پدیدارشناسی میسر نیست.

نتیجه‌گیری

دین از نگاه لوکمان برساختی اجتماعی است و هر آنچه این ویژگی را داشته باشد محصولی از دیالکتیک انسان و جامعه است. انسان با برونی‌سازی و عینیت‌بخشی این واقعیت را ایجاد کرده و سپس با درونی‌سازی آن خود را مقید به چارچوب‌های برساخته می‌کند. چارچوب‌هایی که با تکرار تبدیل به الگو و بعد نهادها می‌شوند و نظم اجتماعی را مشروعیت می‌بخشد. دین به عنوان نظام معنایی با فردیت آگاهی شکل می‌گیرد. یعنی زمانی که ارگانسیم انسانی «خود» را به عنوان هویتی مستقل از «دیگری» بازمی‌شناسد و با آگاهی و مشارکت در تجربه‌های او در ساخت جهان عینی و معنادار مشارکت می‌کند. شکل‌گیری واقعیت اجتماعی تنها در تعامل با دیگری رخ می‌دهد، از این‌رو امری بیناذهنی محسوب می‌شود. فراتر رفتن از ماهیت بیولوژیک یعنی تبدیل شدن به خود، یا به بیان دیگر، آنچه انسان را از یک گونه‌ی حیوانی تبدیل به بازیگر صحنه‌ی اجتماعی می‌کند، امری دینی است و با ساخت نظام معنا حاصل می‌شود. آن‌هم با جهان‌بینی که پیکربندی معنا برای ساخت نظام معنایی است که همچون منبعی از انواع دستورالعمل‌ها، طرح‌واره‌های تفسیری و الگوهای رفتاری عمل می‌کند و زیست‌جهان فرد را صورت می‌دهد و از تنه‌ی آن اشکال مختلف دین می‌روید.

هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی از مسائل مهم فلسفه‌ی علم‌اند. موضع هستی-شناختی و معرفت‌شناختی محقق معمولاً روش او را شکل می‌دهند و پایه‌های نحوه‌ی درک محقق از جهان قرار می‌گیرند و این نحوه‌ی نگرش بر روش تولید دانش اثر می‌نهد. با روشن شدن مواضع مذکور می‌توان نشان داد چگونه درک فلسفی می‌تواند بر نتایج تحقیق موثر باشد.

هستی‌شناسی به وجود واقعیت می‌پردازد. لوکمان در باب وجود دین به عنوان واقعیت اجتماعی موضعی بینابین دارد. از طرفی دین محصول تجربه‌های ذهنی و ارتباط تعاملی و فراروی و در نتیجه برساخت انسان است. از طرف دیگر به عنوان یک نهاد تاریخی در خارج، واقعیتی است که قدرت کنترل بر جامعه دارد. به دلیل طرح دیالکتیک برساخت واقعیت‌های اجتماعی همواره با یک چشم به وجود خارجی واقعیت و با چشم دیگر به دخالت انسان برساخت آن نظر دارد. دلیل این امر اجتناب از نسبی‌گرایی است که هیچ مبنای ثابت و معیار ترجیحی در آن وجود ندارد.

معرفت‌شناسی لوکمان در بستر پدیدارشناسی قابل فهم است. او به عنوان یک برساخت‌گرا در نحوه‌ی حصول معرفت، معتقد است آنچه ما به عنوان واقعیت درک می‌کنیم نتیجه‌ی روند مداومی از فراروی از کنش‌ها و تجربه‌های زمان‌مند و مکان‌مند است. کنش‌های تعاملی عینیت می‌یابند، در حافظه‌ی جمعی تثبیت شده و درونی‌سازی می‌شوند و دوباره در تعامل با دیگری انتقال یافته و برونی‌سازی می‌شوند. این روند بازبرساخت گفتمان پیشا‌علمی و مشترکی است که طبقات، گروه‌ها و نهادهای جامعه را در قالب طرح‌واره‌های تفسیری تغذیه می‌کند. دین به عنوان مخزن معنا در جامعه‌ی سنتی همه‌ی پاسخ‌گوی همه‌ی نیازها و موقعیت‌هایی است که فرد در طول زندگی با آن مواجه می‌شود.

روش‌شناسی بر پایه‌های نظری تحقیق توجه دارد. لوکمان جامعه‌شناسی را به عنوان علم از پدیدارشناسی به عنوان فلسفه جدا می‌کند اما مبنای نظری اندیشه‌اش را در زمین پدیدارشناسی بنا می‌کند. از نگاه او پدیدارشناسی به عنوان جامعه‌شناسی اولیه چارچوب و بستر مناسبی است که در آن می‌توان مفاهیم آگاهی، تجربه‌ی ذهنی به عنوان منشأ دین و سایر واقعیت‌های اجتماعی، بینانیت، ساخت نظام‌های معنا، زیست‌جهان به عنوان ساختارهای ثابت و معنادار جهان اجتماعی و مانند آن را تبیین کرد و توضیح داد.

فهرست منابع

- برگر، پیتر و لوکمان، توماس (۱۳۷۵). *ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، مترجم: فریبرز مجیدی، تهران، علمی فرهنگی.*
- Berger, Peter L & Luckman, Thomas (1955). *Modernity, Pluralism and the Crisis of Meaning, The Orientation of Modern Man*. Translated: Tooze, J. Adam, Bertelsmann Foundation Pubs.
- Blaikie, Norman & Priest, Jan (2018). *Designing Social Research: The Logic of Anticipation*. Cambridge, Polity Press.
- Bryman, Alan (2012). *Social Research Methods*, Oxford University Press.
- Crotty, Michael (1998). *The Foundations of Social Research, Meaning and Perspective in the Research Process*, London, Sage Publication.
- Durkheim, Emile (1912). *The Elementary Forms of the Religious Life*, New York, The Free Press.
- Epstein, Brian, *Social Ontology*, in: Stanford encyclopedia of Philosophy, Wed Mar 21, 2018, (<https://plato.stanford.edu/entries/social-ontology/>).
- Kenneth, Allan (2005). *Explorations in classical Sociological Theory*. London, Pine Forge Press.
- Luckmann, Thomas, (2013). "Ontological Realism and the Social Construction of Reality", *Bulletin of Yerevan University F: Sociology*, 4(1), 3-8.
- _____, (2008). "On Social Interaction and the Communicative Construction of Personal Identity", *Knowledge and Reality, Organization Studies*, 29(2), 277-290.
- _____, (2001). *The Social Forms of Religion in Western Societies at the End of the Twentieth Century*, in: Cruttie, Furrio & Ragionieri, Rodolfo, *Identities and Conflicts the Mediterranean*, Macmillan, Palgrave.
- _____, (1989). "On Meaning in Everyday Life and in Sociology", *Current Sociology*, 37(17), 17-20.
- _____, (1983). *Philosophy, Science and Everyday Life*, in: Luckmann, Thomas, *Life-world and Social Realities*, London, Heinemann.
- _____, (1977). "Theories of Religion and Social Change", in: *The Annual Review of the Social Sciences of Religion*, 1(1), 1-28.
- _____, (1976). *The Invisible Religion: The Problem of Religion in Modern Societies*, New York, MacMillan.
- _____, (1963). "On Religion in Modern Society: Individual Consciousness, World View, Institution", *Journal for the Scientific Study of Religion*, 2(2), 147-162.
- _____ & Berger, Peter, (1966). "Secularization and Pluralism", *International Yearbook for Sociology of Religion*, Köln, Opladen.
- Marsh, David; Furlong, Paul, (2010). *A skin not a sweater: ontology and*

epistemology in political science, in: *Theory and Methods in Political Science*, Macmillan, Palgrave.

- Moon, Katie; Blackman, Deborah, (2014). A Guide to Understanding Social Science Research for Natural Scientists, *Conservation Biology*, 28(5), 167-177.

- Moses, J. W., T. Knutsen, (2010). *Ways of knowing: competing methodologies in social and political research*, Macmillan, Palgrave.

- Neuman, W. Lawrence (2014). *Social Research Methods: Qualitative and Quantitative Approaches*, UK, Pearson Ltd.

- Outhwaite, William; Turner, p. Stephen, (2007). *The Sage Handbook of Social Science Methodology*, London, Sage Publication.

- Schutz, Alfred (1967). *The Phenomenology of the Social World*, translated: G. Walsh, F. Klehnert, Evanston, Northwestern University Press.

- _____ (1976). *Fragments on the Phenomenology of Music*, in: F. J. Smith (ed.) *In Search of Musical Method*, London: Gordon and Breach Science Publishers.

- Weber, Max (1991). *The Nature of Social Action*, in: Runciman, W.G. Weber: *Selections in Translation*, Cambridge University Press.

- Weber, Max (1964). *The Theory of Social and Economic Organization*, translated: Henderson, A.M; Parsons, Talcott, New York, The Free Press & The Falcon's Wings Press.